

# عرفان اسلامی

در آئینه شعر و ادب



آیه الله سید رضا حسینی نسب

## بسم الله الرحمن الرحيم

### تعريف عرفان

واژه "عرفان" در لغت ، به معنای "شناخت" است و در اصطلاح ، به معرفت شهودی خداوند ، که از طریق تهذیب نفس و صفای باطن حاصل می گردد ، گفته می شود. عرفان را دارای دو بعد نظری و عملی دانسته اند :

**الف** - عرفان نظری ، شامل منظومه ای از دریافت های باطنی از طریق کشف و شهود پیرامون نظام هستی است ، که توسط افراد واجد شرایط ادراک می گردد ، و آن دریافت ها با زبان استدلال و برهان بیان می شود.

**ب** - عرفان عملی ، شامل به کار بستن دستورالعمل های لازم در راستای مبارزه با هوای نفس ، و رسیدن به مقامات معنوی و کمال توحید است ، که توسط استاد طریقت ، بیان می گردد.

در صورتی که سالک راه حقیقت ، رهنمودهای پیر طریقت را به کار بندد و در مسیر الهی با اخلاص کامل گام بر دارد ، به سرمنزل حقائق

رهنمون می گردد و با بال جان ، ره صد ساله را یک شبه می پیماید و آنچه را دیگران می دانند ، او می بیند.  
فیض کاشانی در این زمینه چنین می فرماید :

بس جور کشیدیم در این ره که بریدیم  
المنّة لله که به مقصود رسیدیم

طی شد الم فرقت و برخاست غم از دل  
با دوست نشستیم و می وصل چشیدیم

از علم یقین آمد و از گوش به آغوش  
دیدیم عیان آنچه به گفتار شنیدیم

تا صاف شود عیش ز آرایش عصیان  
با دوست یکی گشته سر مرگ بریدیم

با پای برفتند گروهی ره جنت  
ما با پر عرفان به ره قدس پریدیم

بر وحدت حق فاش و نهان داده شهادت  
تا ساغری از باده توحید چشیدیم

عرفان ولی را ز ره وحی گرفتیم  
فرمان نبی را به دل و جان گرویدیم

## نشانه های عرفان

روشن است که هیچ دانش و هنری ، صرفا با ادّعی افراد ثابت نمی گردد ، بلکه برای اثبات آن ، باید در جستجوی علامت و نشانه آن برآمد تا وجود یا عدم آن ثابت شود. عرفان نیز ، دارای نشانه های خاص خویش است و ادّعی داشتن آن بدون نشانه هایش ، امری گزاف قلمداد می گردد.

حافظ در این زمینه چنین می سراید :

نه هرکه چهره بر افروخت دلبری داند

نه هرکه سر بتراشد قلندری داند

نه هرکه طرف کله کج نهاد و تند نشست

کلاهداری و آئین سروری داند

هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست

نه هرکه آینه سازد سکندری داند

امام صادق - علیه السلام - در حدیثی زیبا ، نشانه های عارفان  
راستین را چنین بیان می فرماید :

تَجَوَى الْعَارِفِينَ تَدْوُرُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَصُولٍ: الْخَوْفُ وَالرَّجَاءُ وَالْحُبُّ.

قَالَ خَوْفٌ قَرَعُ الْعِلْمِ ، وَالرَّجَاءُ قَرَعُ الْيَقِينِ ، وَالْحُبُّ قَرَعُ الْمَعْرِفَةِ .

قَدْ لَبِلُ الْخَوْفِ الْهَرَبُ ، وَدَلِيلُ الرَّجَاءِ الطَّلَبُ ، وَدَلِيلُ الْحُبِّ إِثَارُ الْمَحْبُوبِ  
عَلَى مَا سِوَاهُ .

فَإِذَا تَحَقَّقَ الْعِلْمُ فِي الصَّدْرِ خَافَ ، وَإِذَا صَحَّ الْخَوْفُ هَرَبَ ، وَإِذَا هَرَبَ نَجَا ،  
وَإِذَا أَشْرَقَ نُورُ الْيَقِينِ فِي الْقَلْبِ شَاهَدَ الْفَضْلَ وَإِذَا تَمَكَّنَ مِنْهُ رَحَا ، وَإِذَا  
وَفَّقَ لِلطَّلَبِ وَحَدَّ ، وَإِذَا تَجَلَّى ضِيَاءُ الْمَعْرِفَةِ فِي الْفُؤَادِ هَاجَ رِيحُ الْمَحَبَّةِ ،  
وَإِذَا هَاجَ رِيحُ الْمَحَبَّةِ إِسْتَأْنَسَ فِي ظِلَالِ الْمَحْبُوبِ وَأَثَرَ الْمَحْبُوبَ عَلَى مَا  
سِوَاهُ ، وَبَاشَرَ أَمِيرَهُ وَاجْتَنَبَ نَوَاهِيَهُ .

وَإِذَا اسْتَقَامَ عَلَى بَسَاطِ الْأَنْسِ بِالْمَحْبُوبِ مَعَ أَدَاءِ أَمْرِهِ وَاجْتِنَابِ نَوَاهِيهِ  
وَصَلَ إِلَى رُوحِ الْمُنَاجَاةِ .

"راز عارفان ، بر گرد سه محور اساسی می گردد: بیم ، امید ، محبت .

بیم داشتن ، فرع دانش است ؛ امید داشتن ، فرع یقین است ؛ و محبت ، فرع معرفت است.

نشانه بیم ، گریختن (از معاصی) است ؛ و نشانه امید ، طلب و جستجو است ؛ و نشانه محبت ، ترجیح دادن محبوب بر غیر اوست.

آنگاه که علم و دانش محقق شود ، بیم (از گناه) حاصل می گردد ؛ و هرگاه بیم از گناه حاصل شود ، از معاصی می گریزد ، و هرگاه بگریزد ، نجات می یابد.

آنگاه که نور یقین در دل انسان بتابد ، فضل الهی را می نگرد ؛ و آنگاه امیدوار می گردد ؛ و هرگاه در صدد جستجو بر آید ، می یابد.

آنگاه که روشنایی معرفت در قلب انسان تجلی کند ، نسیم محبت برانگیخته می گردد ؛ و آنگاه در سایه معشوق خود انس می گیرد و محبوب را بر غیر او ترجیح می دهد و او را بر می گزیند و به فرمان او دل می سپارد و از آنچه که او نهی کند ، می پرهیزد.

و آنگاه که انسان بر بستر انس با محبوب خود مستقر گردد ، و فرمان او را گردن نهد و از آنچه نهی کرده پرهیزد ، در این هنگام به مقام روح مناجات می رسد".

## رابطه عرفان و تصوّف

تصوّف ، نوعی گرایش انسانی و اجتماعی است که در بسیاری از تمدن ها وجود داشته و دارد. بر اساس این گرایش ، روح انسان ، محتاج تهذیب ، و خواستار نجات از ثقل طبیعت و قیود مادّی ، و مایل به تحصیل درجات عالی معنوی و صفای روحی و کمال اخلاقی است. مسلک های گوناگون تصوّف ، برای تحقق این اهداف ، روش های مختلفی را ارائه می دهند ، که برخی از آنها صائب و بعضی دیگر قشری و میان تهی است.

بنا بر این ، گرچه اصل تصوّف ، امری انسانی و معنوی و مقدّس است، ولی نمی توان یک نسخه واحد برای همه مسلک های صوفیه ارائه کرد ، بلکه هر مسلکی را شایسته است به صورت جداگانه مورد بررسی قرار داد و در باره آن قضاوت کرد.

از یک سو :

صوفی ار باده از این دست به جام اندازد

عارفان را همه در شرب مدام اندازد

ور چنین زیر خم زلف نهد دانه خال

ای بسا مرغ خرد را که به دام اندازد

روز در کسب هنر کوش که می خوردن روز

دل چون آینه در زنگ ظلام اندازد

آنزمان وقت می صبح فروغ است که شب

گرد خرگاه افق پرده شام اندازد

اما از سویی دیگر :

نقد صوفی نه همه صافی بی غش باشد

ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد

خوش بود گر محک تجربه آید به میان

تا سیه روی شود هرکه در او غش باشد

ناز پرورد تنعم نبرد راه به جای

عاشقی شیوه رندان بلا کش باشد



بدین جهت ، تعاریف بی شماری در خصوص تصوف بیان شده است که برخی از دانشمندان آن تعاریف را بیش از هزار دانسته اند. زیرا مسالک متعدّد و مختلف صوفیه، برداشت های گوناگون خود را از تصوّف به عنوان تعریف این پدیده بیان داشته اند.

برخی از این تعاریف ، به بُعد اخلاقی تصوّف اشاره دارند ، مانند تعریف ذیل :

"التصوّف هو الدخول في كلّ خلق سنّيّ ، و الخروج من كلّ خلق دنيّ".

یعنی : تصوف عبارت است از ورود در هر خوی شایسته ، و خروج از هر خلق پست.

بعضی دیگر از تعاریف ، به جنبه عملی تصوّف و مراقبت نفس اشاره می کند ، مانند این سخن که :

"التصوّف هو ضبط حواسّک ، و مراعات أنفاساک".

یعنی : تصوّف عبارت است از نگهداری از حواس ، و نگرهبانی از انفاس.

برخی دیگر ، به دستور العمل های خاص می پردازد ، مانند این تعریف :

"التصوّف هو قلة الطعام ، و السكون إلى الله ، و الفرار من الناس".

یعنی : تصوّف عبارت است از : کم خوردن ، آرامش در جوار حق ، و دوری از مردم.

برخی دیگر ، به جنبه معرفتی تصوّف اشاره دارند ، مانند این سخن که :

"التصوّف هو ثمرة للعمل و الحال ، و ليس نتيجة للحفظ و القال، و انه من العيان لا من البیان ، و من الأسرار لا من التكرار".

یعنی : تصوّف ، نتیجه عمل و حال است ، نه حاصل از برکردن و سخن گفتن. تصوّف ، از امور کشفی است که به عیان مشاهده شود ، نه از اموری که نقلی است و قابل بیان است. تصوّف از اسرار است ، نه از تکرار.

بعضی دیگر ، به بُعد شرعی نیز اشاره نموده اند ، مانند تعریف ذیل :

"تصوّف عبارت است از : التزام به آداب شریعت ، هم در ظاهر و هم در باطن ، و تحصیل مکارم اخلاق ، و اجتناب از ردائل اخلاقی".

برخی از دانشمندان نیز ، تصوّف را جنبه اجتماعی عرفان دانسته اند ، و عرفان را جنبه فرهنگی آن. آیه الله مرتضی مطهری در این زمینه چنین می گوید :

"اهل عرفان هرگاه با عنوان فرهنگی یاد شوند با عنوان «عرفا» و هرگاه با عنوان اجتماعی شان یاد شوند غالبا با عنوان «متصوفه» یاد می‌شوند. عرفا و متصوفه هر چند يك

انشعاب مذهبی در اسلام تلقی نمی‌شوند و خود نیز مدعی چنین انشعابی نیستند و در همه فرق و مذاهب اسلامی حضور دارند، در عین حال يك گروه وابسته و به هم پیوسته اجتماعی هستند. يك سلسله افکار و اندیشه ها و حتی آداب مخصوص در معاشرتها و لباس پوشیدن‌ها و احیانا آرایش سر و صورت و سکونت در خانقاهها و غیره، به آنها به عنوان يك فرقه مخصوص مذهبی و اجتماعی رنگ مخصوص داده و می‌دهد. و البته همواره - خصوصا در میان شیعه - عرفانی بوده و هستند که هیچ امتیاز ظاهری با دیگران ندارند و در عین حال عمیقا اهل سیر و سلوک عرفانی می‌باشند".

## سخن امام علی (ع)

در کتاب غوالي اللآلي چنین آمده است :

"سئل علي (ع) عن معنى التصوّف ، فقال : التصوّف مشتقّ من الصوف ، و هو ثلاثة أحرف : صاد ، واو ، و فاء.

فالصاد : صبر و صدق و صفاء.

والواو : ورد و وُدّ و وفاء.

والفاء : فقر و فرد و فناء.

الصوفي من لبس الصوف على الصغى ، و سلك طريق المصطفى ، و رفض الدنيا خلف الغفاء ، و يستوي عنده الذهب و

الحجر ، و الفصّة و المدر ؛ و الا ، فالكلب الكوفي خير من ألف صوفي".

یعنی : از امام علی (ع) در باره معنای تصوّف سؤال شد. آن حضرت فرمود :

تصوّف از کلمه "صوف" مشتق شده است ، و آن سه حرف است : صاد ، واو ، فاء.

صاد ، عبارت است از : صبر و صدق و صفاء.

واو ، عبارت است از : ورد و وُدّ (یعنی محبّت) و وفاء.

فاء ، عبارت است از : فقر و فرد و فناء.

صوفی آن است که لباس پشمین را بر صفای باطن بپوشد، و راه پیامبر گرامی را بپیماید ، و دنیا را به پشت سر اندازد ، و طلا و سنگ در نزد او برابر باشد ، و نقره و خاک برای او یکسان باشد ؛ و گرنه ، سگ کوفی بهتر است از هزار صوفی.

بنا بر این سخن زیبا ، حقیقت تصوّف ، امری ارزشمند است و جنبه عملی عرفان را در بر دارد ، ولی ادّعای تصوّف بدون مراعات شرایط آن ، امری مذموم است.

حافظ ، در خصوص این گروه که تنها به تصوّف تظاهر می کنند چنین می گوید :

خدا را کم نشین با خرقة پوشان  
رخ از رندان بی سامان می پوشان

در این خرقة بسی آلودگی هست  
خوشا وقت قیای می فروشان

در این صوفی و شان دردی ندیدم  
که صافی باد عیش دردنوشان

تو نازک طبعی و طاقت نیاری  
گرانی های مشتی دلخ پوشان

بیا وز غبن این سالوسیان بین  
صراحی خون دل و بریط خروشان

\*\*\*\*